

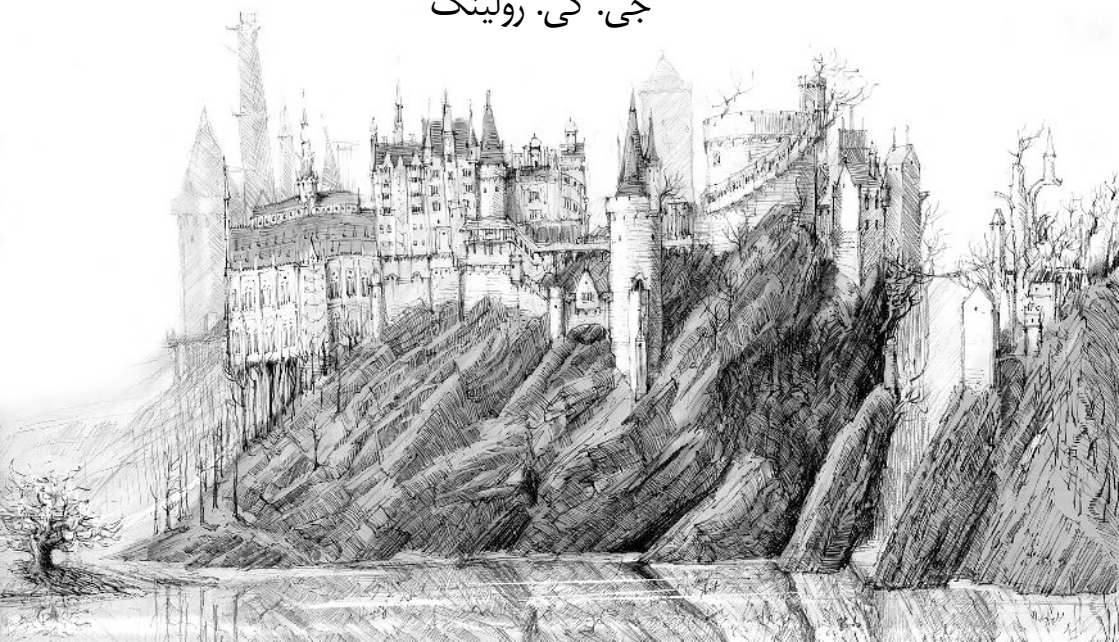
# گنجینه هری پاتر

داستان‌های ناگفته دنیای جادوگری

مجموعه کامل داستان‌ها و مقالات جانبی کتاب‌های هری پاتر

به قلم

جی. کی. رولینگ





دابی



کریچر



هانکی



الفحای  
اشپزخانه

**عنوان: گنجینه هری پاتر**

**مشخصات ظاهری: ۵۴۴ ص، رقعی**

**چاپ: ۱۴۰۳ نوبت اول**

**نویسنده: جی. کی. رولینگ**

**طراح جلد: جانی دادل**



مرکز دنیای جادوگری

وبسایت طرفداران هری پاتر

[www.WizardingCenter.com](http://www.WizardingCenter.com)

فروشگاه دیوانه‌ساز

[www.Divanesaz.com](http://www.Divanesaz.com)



@wizardingcenter

# فهرست



۱۱	مقدمه
۱۴	درباره نویسنده
۱۹	<b>۱- گذشته</b>
۲۱	پیش درآمد هری پاتر
۲۵	وزیران جادو
۳۵	<b>۲- زندگی نامه</b>
۳۷	مینروا مگانگل
۴۹	گیلدروی لاکهارت
۵۴	ریموس لوپین
۷۱	دلورس آمبریج
۷۷	هوریس اسلاگهورن
۸۹	<b>۳- تاریخ جایگزین</b>
۹۱	داستان های پشت پرده
۹۲	چهل شاگرد اولیه
۹۶	فلورین فورتسکیو
۹۹	<b>۴- درزلی ها</b>
۱۰۱	خانه شماره چهار خیابان پریوت
۱۰۳	ورن و بتونیا درزلی
۱۰۹	مارج درزلی
۱۱۱	کوک ورث
۱۱۳	<b>۵- پاترها وملفوی ها</b>
۱۱۵	خاندان پاتر
۱۱۸	خاندان ملفوی
۱۲۱	دریکو ملفوی
۱۳۱	اصیل زاده
۱۳۵	<b>۶- دانش چوب دستی</b>
۱۳۷	آقای اولیوندر
۱۳۹	مغزهای چوب دستی
۱۴۲	طول و انعطاف پذیری چوب دستی
۱۴۳	چوب های چوب دستی



## ۷- سازوکار دنیای جادوگری

- ۱۶۳  
۱۶۵  
۱۶۷  
۱۷۰  
۱۷۳  
۱۷۵  
۱۷۶  
۱۷۸  
۱۸۰  
۱۸۱
- یکاهای اندازه‌گیری  
پوشاک  
فناوری  
رنگ‌ها  
رازدار  
بیماری و معلولیت  
پیش‌گویان نام‌گذار  
افسون‌های گسترش  
قلم قبولی و کتاب پذیرش



## ۸- ارواح مزاحم و اشباح

- ۱۸۳  
۱۸۵  
۱۸۷  
۱۹۰  
۱۹۲
- اشباح  
اشباح هاگوارتس  
آواز نیک تقریباً بی‌سر  
پیوز



## ۹- موجودات بدنم

- ۱۹۵  
۱۹۷  
۱۹۹  
۲۰۰  
۲۱۴  
۲۱۶  
۲۱۸
- باگرت  
دمنتورها و شکلات  
افسون پاترونوس  
خون آشام‌ها  
اینفوریوس‌ها  
گرگینه‌ها

## ۱۰- جادوی حیوانات

- ۲۲۳  
۲۲۵  
۲۲۷  
۲۲۸  
۲۳۲  
۲۳۴
- وزغ‌ها  
مأنوس‌ها  
جفدها  
تسترال‌ها  
انیماگوس‌ها



## ۱۱- حمل و نقل

- ۲۳۹  
۲۴۱  
۲۴۳  
۲۴۵  
۲۴۶  
۲۴۹
- هاگوارتس اکسپرس  
ایستگاه کینگز کراس  
سکوی نه و سه چهارم  
شبکه تنوره  
پودر تنوره



۲۵۰ اتوبوس شوالیه  
۲۵۲ پورت‌کی‌ها

### ۲۵۵ - گروه‌های هاگوارتس

۲۵۷ کلاه گروه بندی  
۲۵۹ کلاه بند

۲۶۱ پیام خوشامدگویی گروه گریفیندور  
۲۶۶ پیام خوشامدگویی گروه ریونکلا  
۲۷۵ پیام خوشامدگویی گروه اسلیترین  
۲۸۲ پیام خوشامدگویی گروه هافلپاف



### ۲۹۱ - برنامه آموزشی هاگوارتس

۲۹۳ درس مدرسه هاگوارتس  
۲۹۵ سیپل ترلانی  
۲۹۸ سیلوانوس کیتل برن  
۳۰۰ کوپیراینوس کوپیرل  
۳۰۳ کیمیاگری



۳۰۵ معجون سازی  
۳۰۷ معجون پالیجوس  
۳۰۹ پاتیل‌ها

۳۱۱ راهنمای تغییرشکل سطح مبتدی  
۳۱۲ کتاب استاندارد وردها، سطح ۱  
۳۱۴ نیروهای تاریک: راهنمای دفاع شخصی  
۳۱۶ هزار گیاه و قارچ جادویی  
۳۱۷ طلسم‌ها و ضدطلسم‌ها



### ۳۱۹ - شهرت در دنیای جادوگری

۳۲۱ نیکلاس فلامل  
۳۲۲ سلسستینا وارپک  
۳۲۴ دیلی پرافت  
۳۲۶ نشان مرلین

### ۳۲۷ - کاوش در هاگوارتس

۳۲۹ تالار اسرار  
۳۳۲ تابلوهای نقاشی هاگوارتس  
۳۳۴ ببر کداگن  
۳۳۷ نقشه نابکار  
۳۴۰ دریاچه بزرگ



- ۳۴۲ سالن عمومی هافلپاف
- ۳۴۵ -۱۶ مکان‌های جادویی**
- ۳۴۷ آرکانان
- ۳۵۱ لیکی کالدرن
- ۳۵۵ -۱۷ اشیای جادویی**
- ۳۵۷ آینهٔ وزرآ
- ۳۵۹ سنگ جادو
- ۳۶۰ شمشیر گریفیندور
- ۳۶۳ فایربولت
- ۳۶۵ زمان‌گردان
- ۳۶۸ پنسیو
- ۳۷۱ -۱۸ مدارس دنیای جادوگری**
- ۳۷۳ مدارس جادوگری
- ۳۷۴ مدرسهٔ دورمسترنگ
- ۳۷۶ آکادمی جادوی بوپاتون
- ۳۷۸ ماهوتوکورو
- ۳۸۰ واگادو
- ۳۸۲ کستلوبروشو
- ۳۸۴ مدرسهٔ سحر و جادوی ایلورمورنی
- ۴۰۵ -۱۹ تاریخ جادوگری آمریکای شمالی**
- ۴۰۷ قرن چهاردهم - قرن هفدهم
- ۴۰۹ قرن هفدهم و پس از آن
- ۴۱۳ قانون رپاپورت
- ۴۱۶ کنگرهٔ جادویی ایالات متحدهٔ آمریکا (ماکوزا)
- ۴۲۲ جادوگران آمریکا در دههٔ ۱۹۲۰
- ۴۲۵ -۲۰ تفریحات جادویی**
- ۴۲۷ تف‌تيله
- ۴۲۸ تیم راگی اسکاتلند
- ۴۳۵ -۲۱ جام جهانی کویدیدج**
- ۴۳۷ تاریخچهٔ جام جهانی کویدیدج
- ۴۴۷ جام جهانی کویدیدج ۲۰۱۴:
- ۴۹۵ ضmann
- ۵۲۸ نمابه
- ۵۴۳ نمایهٔ تصاویر



## مقدمه

کتابی که در دست دارید، مجموعه‌ای است از ۱۰۶ داستان و مقاله کوتاه و جذاب از جی.کی. رولینگ که ریشه در دنیای جادویی هری پاتر دارند. غالب این نوشته‌ها طی سال‌ها از طریق وبسایت رسمی پاترمور<sup>۱</sup> (وبسایت «هری پاتر») منتشر شدند؛ وبسایتی که از طرف جی.کی. رولینگ و نمایندگان او راه‌اندازی شد و اطلاعات آن تاکنون نزدیک‌ترین چیز به دانشنامه‌ای از دنیای هری پاتر است که رولینگ به طرفداران وعده داده بود. هر یک از این نوشته‌ها روزه‌ای جدید به گوشه‌های کمترشناخته‌شده دنیای جادوگری باز می‌کنند و خواننده را با ریزودرشت زندگی این شخصیت‌ها، موجودات و پیشینه‌های پنهان پشت ماجراهای اصلی آشنا می‌کنند و به بعضی از سؤالاتی پاسخ می‌دهند که در کتاب‌ها یافت نمی‌شوند.

این داستان‌ها تا به حال یک‌جا و کامل در هیچ وبسایت و کتابی در دسترس طرفداران قرار نگرفته‌اند. پس از تغییر برند پاترمور به وبسایت «دنیای جادوگری»، حدود ۱۲ مقاله حذف شدند که بعدها سه تا از آن‌ها دوباره در دسترس قرار گرفتند. در کتاب‌های الکترونیکی منتشرشده از سوی این وبسایت نیز هیچ‌گاه کل مطالب قرار داده نشده‌اند، به طوری که کتاب‌های سه‌گانه پاترمور تنها ۳۶ مقاله و در کتاب جدید «از بایگانی هری پاتر» نیز ۸۱ مقاله منتشر شده‌اند و البته این دو کتاب شامل مقدمه‌ها و توضیحاتی هستند که توسط رولینگ نوشته نشده‌اند. عجیب اینکه در کتاب‌های پاترمور دو داستان جدید منتشر شد که کماکان در وبسایت رسمی هری پاتر منتشر نشده‌اند و به هفت داستان نیز مطالبی اضافه شد. بنابراین مقالات سایت رسمی و کتاب‌های الکترونیکی منتشرشده هیچ‌کدام کامل نیستند و ما در این کتاب سعی کرده‌ایم کامل‌ترین نسخه از همه داستان‌ها و مقالات منتشرشده را

---

۱- Pottermore: در لغت: «پاتر بیشتر». م.

گردآوری کنیم. علاوه بر این مقالات، «سرود نیک تقریباً بی سر» و داستان کوتاه «پیش درآمد هری پاتر» که نسخه دست‌نویس آن‌ها در سال ۲۰۰۵ و ۲۰۰۸ برای یک حراج خیریه منتشر شد نیز به این مجموعه اضافه شده‌اند. ضمناً دقت کرده‌ایم که همه مقالات مربوط به دنیای جادوگری هری پاتر باشند و از آوردن مطالبی که در انتساب آن‌ها به جی.کی. رولینگ تردیدی وجود دارد خودداری کرده‌ایم.

طی سال‌های گذشته، مترجمان علاقه‌مند به دنیای هری پاتر - در وبسایت دمنثور و مرکز دنیای جادوگری - بخش قابل توجهی از این داستان‌ها را با عشق و علاقه‌ای ستودنی ترجمه و به‌رایگان در اختیار هواداران قرار داده‌اند. این مترجمان یعنی امین بهرمنند، امید کرات، امیرحسین مدرس‌نیا و حسین غریبی سهم بزرگی در دسترس قرار دادن محتوایی ارزشمند برای جامعه هواداران فارسی‌زبان داشته‌اند. زحمات آنان پایه و اساس گنجینه کاملی است که امروز پیش روی شماست.

برای تدوین این کتاب، تمام این داستان‌ها و مقالات بار دیگر با رویکردی تازه و هماهنگ با ترجمه‌های جدید کتاب‌های هری پاتر از «فروشگاه دیوانه‌ساز» به‌طور کامل ویرایش شده‌اند. هدف از این ویرایش دستیابی به زبانی یکدست، روان و خوش‌خوان بوده تا ظرافت و جادوی متن اصلی هرچه بیشتر به مخاطب فارسی‌زبان منتقل شود.

سعی کرده‌ایم داستان‌ها و مطالب از ترتیب زمانی وقایع پیروی کنند (برای مثال «پیش‌درآمد هری پاتر» که ماجرای سیریوس و جیمز جوان است در ابتدا و جام جهانی کوئیدچیچ ۲۰۱۴ که آینده دنیای جادوگری هری پاتر شمرده می‌شود و در آن چشمه‌ای از وضعیت اعضای بزرگسال ارتش دامبلدور را می‌خوانیم)، اما با توجه به تنوع مقالات از نظر محتوایی (داستان‌های کوتاه، مقالات درون‌دنیایی، توضیحات نویسنده، گزیده کتاب‌ها و غیره)، کسانی که برای مثال مقاله «چوب‌های چوب‌دستی» برایشان خسته‌کننده است می‌توانند به هر ترتیبی که دوست دارند مطالب را بخوانند. همچنین با توجه به ماهیت دانش‌نامه‌ای و تکثر اسامی و اصطلاحات خاص، سعی کرده‌ایم در پایان کتاب علاوه بر شجره‌های خاندان‌ها و تقویم تاریخ، نمایه کاملی قرار دهیم تا رجوع به این مدخل‌ها برای



خوانندگان آسان باشد. معادل و صورت املائی انگلیسی اسامی و اصطلاحات نیز در نمایه آورده شده و فقط مواردی که خارج از بدنه رسمی دنیای جادوگری است در پانویس‌ها آمده‌اند. در کنار این متن‌ها، تصاویر سیاه و سفیدی قرار داده‌ایم که توسط خود جی.کی. رولینگ و سایر هنرمندان مطرح خلق شده‌اند که اسامی آن‌ها در پایان کتاب آورده شده است. این تصاویر با ظرافت و خلاقیت مثال‌زدنی، حال‌وهوای هر داستان را تکمیل کرده و شما را در فضای روایی آن غرق می‌کنند.

اگر پس از خواندن هر داستان همچنان کنجکاوی و مایل به کشف جزئیات بیشتری هستید، می‌توانید به کانال یوتوب «مرکز دنیای جادوگری» سر بزنید. در آنجا، در قالب برنامه ویدیویی «افسانه‌های بیدل»، تحلیلی از هر داستان به همراه بخش‌هایی از نسخه صوتی آن ارائه شده است. این برنامه به همراه برنامه‌های دیگر این کانال مثل «لوموس» و «ناکس» به شما اجازه می‌دهد تا فراتر از متن مکتوب بروید و در عمق ایده‌ها، مفاهیم و حال‌وهوای پشت صحنه هر روایت غوطه‌ور شوید.

امید است این مجموعه ارزشمند، پنجره دیگری به دنیای جادو و خیال بگشاید و لذت شما را از کاوش در دنیای هری پاتر دوچندان کند.

# درباره نویسنده

## زندگی نه چندان جالب جی.کی. رولینگ تاکنون

من در بیمارستان عمومی چیپینگ سادبری<sup>۱</sup> به دنیا آمدم که به نظرم برای من که اسم‌های عجیب را جمع می‌کنم اسم مناسبی است. خواهرم، دای<sup>۲</sup>، فقط کمی کمتر از دو سال بعد به دنیا آمد و کسی بود که اولین تلاش‌های من برای داستان‌سرایی را تحمل می‌کرد (من خیلی گنده‌تر بودم و می‌توانستم او را یک‌جا نگه دارم). در اولین جلسات داستان‌گویی‌هایمان خرگوش‌ها نقش پررنگی داشتند؛ بدجوری دلمان می‌خواست یک خرگوش داشته باشیم.

دای هنوز یادش هست که داستانی را برایش تعریف کردم که در آن او داخل یک لانه خرگوش می‌افتاد و خانواده خرگوشی که درون آن بود او را با توت‌فرنگی سیر کردند. مطمئنم اولین داستانی که در عمرم نوشتم (وقتی پنج یا شش‌ساله بودم) درباره خرگوشی به اسم ریبت<sup>۳</sup> بود. این آقا خرگوشه سرخک گرفت و دوست‌هایی از جمله زنبورعسل خیلی بزرگی به اسم خانم بی<sup>۴</sup> به عیادتش آمدند. از زمان ریبت و خانم بی، دلم می‌خواست نویسنده باشم، ولی این را به‌ندرت به کسی می‌گفتم. می‌ترسیدم بگویند امیدی به من نیست.

وقتی بزرگ می‌شدم دو بار نقل‌مکان کردیم. اولین جابه‌جایی از بیت<sup>۵</sup> (درست بیرون

---

1- Chipping Sodbury

2- Di

۳- Rabbit: به معنی خرگوش. م.

4- Miss Bee

5- Yate

بريستول<sup>۱</sup>) به وینتربورن<sup>۲</sup> (سمت دیگر بريستول) بود. گروهی از بچه‌ها که من و خواهرم هم جزوشان بودیم بالا و پایین خیابانمان در وینتربورن با هم بازی می‌کردیم. دو تا از بچه‌های گروه خواهر و برادری بودند که نام خانوادگی‌شان پاتر<sup>۳</sup> بود. همیشه از این اسم خوشم می‌آمد؛ البته از طرفی من همیشه به اسم فامیل دوست‌هایم بیشتر از اسم فامیل خودم علاقه داشتم (Rowling (رولینگ) مثل rolling (غلطان) تلفظ می‌شود و این باعث می‌شد بچه‌ها شوخی‌های آزاردهنده‌ای دربارهٔ rolling pin (وردنه) کنند).

وقتی نه‌ساله بودم، به تاتشیل<sup>۴</sup> نقل مکان کردیم که نزدیک چپستاو<sup>۵</sup> در منطقهٔ جنگل دین<sup>۶</sup> است. سرانجام بیرون شهر بودیم و این همیشه رؤیای پدر و مادرم بود، چون هر دو اهل لندن بودند. من و خواهرم اکثر وقت‌ها بدون اینکه کسی بالای سرمان باشد مشغول پرسه زدن توی مراتع و کنار رود وای<sup>۷</sup> بودیم. تنها چیزی که عیشم را خراب می‌کرد این بود که از مدرسهٔ جدیدم متنفر بودم. یک مدرسهٔ خیلی کوچک و خیلی سنتی بود که میز تحریرهای کرکره‌ای‌اش هنوز مرکب‌دان داشتند. معلم جدیدم، خانم مورگن<sup>۸</sup>، من را زهره‌ترک می‌کرد. صبح همان روز اول از من یک امتحان حساب گرفت و من بعد از یک عالمه تلاش موفق شدم از ده صفر بگیرم... قبلاً هیچ‌وقت اعداد کسری را حل نکرده بودم. بنابراین من را روی ردیف نیمکت‌های منتهای سمت راستش نشانده. چند روزی طول کشید تا فهمیدم توی ردیف «خنگ‌ها» هستیم. خانم مورگن جای بچه‌ها را طبق باهوش بودنشان از نظر خودش، تعیین می‌کرد؛ زرنگ‌ترین شاگردها سمت چپش می‌نشستند و آن‌هایی که فکر می‌کرد تنبل هستند سمت راست. من سمت راستِ راست بودم، طوری که اگر آن طرف‌تر بودم باید توی زمین بازی

- 
- 1- Bristol
  - 2- Winterbourne
  - 3- Potter
  - 4- Tutshill
  - 5- Chepstow
  - 6- Forest of Dean

Wye - V: رودی که بخش‌هایی از مرز انگلستان و ولز را شکل می‌دهد. م.

- 8- Morgan

می‌نشستم. آخر سال که رسید، من به دومین نفر از سمت چپ ارتقا یافته بودم... اما به بهایی گزاف. خانم مورگن مجبورم کرد جایم را با بهترین دوستم عوض کنم، یعنی تنها با برداشتن چند قدم به آن سوی اتاق، زرنگ و درعین حال منفور شدم.

از دبستان تاتشیل به دبیرستان جامع وایدین<sup>۱</sup> رفتم. درباره وایدین همان شایعاتی را شنیدم که هری از دادلی دربارهٔ مدرسهٔ متوسطهٔ استون‌وال می‌شنود (به کتاب هری پاتر و سنگ جادو مراجعه کنید). اما حقیقت نداشت... دست‌کم آن اتفاق برای من نیفتاد. من ساکت و کک‌مکی بودم، نزدیک‌بینی داشتم و توی ورزش افتضاح بودم (تا جایی که می‌دانم تنها کسی هستم که توانسته توی تنبال دستش را بشکند). درس موردعلاقه‌ام با فاصلهٔ زیاد انگلیسی بود، ولی درس زبان‌های خارجی را هم خیلی دوست داشتم. عادت داشتم موقع ناهار برای دوستانم که عین خودم ساکت و درس‌خوان بودند داستان‌های ادامه‌دار بلندی تعریف می‌کردم. معمولاً توی زندگی واقعی انجامشان نمی‌دادیم، آخر زیادی خرخوان بودیم. یک بار با گردن‌کلفت‌ترین دختر هم‌سالم دعوا کردم، ولی چارهٔ دیگری نداشتم، او شروع به زدن من کرد و یا باید مقابله‌به‌مثل می‌کردم یا روی زمین می‌افتادم و خودم را به مردن می‌زدم. تا چند روز حسابی معروف بودم، چون او نتوانسته بود من را نقش زمین کند. حقیقت این بود که کدم درست پشت‌سرم بود و من را سرپا نگه داشت. تا چند هفته بعدش سراسیمه گوشه‌وکنار اطرافم را می‌پاییدم تا نکند یک وقت برایم کمین کرده باشد.

بزرگ‌تر که شدم، ساکت بودنم کمتر شد. یک دلیلش این بود که شروع به گذاشتن لنز کردم و باعث شد کمتر از این بترسم که به صورتم بزنند. در دوران نوجوانی چیزهای زیادی نوشتم، ولی هیچ‌کدام را به دوستانم نشان ندادم، به‌جز داستان‌های خنده‌داری که باز هم نقش‌های اصلی‌اش خودمان در قالب شخصیت‌هایی با ظاهر نه‌چندان مبدل بودیم. سال آخر سرپرست دانش‌آموزان شدم و به نظرم فقط دو کار بود که باید می‌کردم؛ یکی این بود

که نمایشگاه مدرسه را به خانم فلانی محترم نشان دهم و دیگری اینکه جلوی کل مدرسه سخنرانی کنم. تصمیم گرفتم با گرامافون یک موسیقی پخش کنم تا زمانی کمتری مجبور باشم برایشان صحبت کنم. صفحه گرامافون خش داشت و یک جمله ترانه را همین طور پشت سرهم تکرار کرد تا اینکه خانم معاون مدیر به آن لگد زد.

بعد از مدرسه بلافاصله به دانشگاه اکستر<sup>۱</sup> رفتم و آنجا زبان فرانسوی خواندم. اما اشتباه بزرگی کردم. به حرف پدر و مادرم زیادی بها داده بودم که فکر می‌کردند خواندن زبان خارجه باعث می‌شود فرصت‌های شغلی خیلی خوبی به‌عنوان منشی دوزبانه به دست بیاورم. متأسفانه من یکی از بی‌نظم‌ترین آدم‌های دنیا هستم و بعدها هم ثابت کردم که بدترین منشی هستم. تنها چیزی که از کار کردن توی اداره‌ها دوست داشتم این بود که می‌توانستم وقتی کسی حواسش نیست داستان‌هایی تایپ کنم. توی جلسه‌ها هیچ‌وقت توجه زیادی به صحبت‌ها نمی‌کردم، چون معمولاً مشغول نوشتن بخش‌هایی از جدیدترین داستان‌هایم روی حاشیه‌های دفتر بودم یا اسم‌های معرکه‌ای را برای شخصیت‌ها انتخاب می‌کردم. وقتی آدم مسئول نوشتن صورت‌جلسات باشد این کارها مشکل‌ساز می‌شود.

وقتی بیست و شش سال داشتم، از کار کردن در اداره‌ها کاملاً دست کشیدم و به خارج از کشور رفتم تا انگلیسی را به‌عنوان زبان خارجی تدریس کنم. شاگردهایم با نام خانوادگی‌ام شوخی می‌کردند؛ مثل این بود که به وینتربورن برگشته باشم، تنها تفاوتش این بود که بچه‌های پرتغالی به‌جای اینکه بگویند «وردنه» می‌گفتند Rolling Stone (خانه‌به‌دوش). عاشق تدریس انگلیسی بودم و چون بعدازظهر و غروب درس می‌دادم، صبح‌ها وقتم آزاد بود و می‌توانستم مشغول نوشتن شوم. مخصوصاً این خبر خیلی خوب بود، چون حالا دیگر نوشتن سومین رمانم را شروع کرده بودم (دو رمان اول را وقتی فهمیدم خیلی بد هستند رها کردم). کتاب جدید درباره‌ی پسری بود که خبردار می‌شد جادوگر است و به مدرسه جادو می‌رود. وقتی از پرتغال برگشتم، نصف یک چمدان پر از کاغذهایی بود که سراسرشان داستان‌هایی

درباره هری پاتر نوشته بودم. با دختر خیلی کوچکم به ادینبرو<sup>۱</sup> رفتم و ساکن آنجا شدم و برای خودم ضرب الاجلی تعیین کردم: قبل از اینکه معلمی فرانسه را شروع کنم، رمان هری را تمام کنم و سعی کنم آن را به انتشار برسانم.

یک سال از تمام شدن کتاب گذشته بود که یک ناشر آن را خرید. لحظه‌ای که فهمیدم قرار است هری منتشر شود یکی از بهترین لحظات زندگی‌ام بود. آن موقع معلم فرانسه بودم و توی راهروها برای تمسخر بخش اول آهنگ سریال پوست خام<sup>۲</sup> را برایم می‌خواندند («بگردونین، بگردونین، بگردونین، گوساله‌ها رو بگردونین...»)<sup>۳</sup>. چند ماه بعد از پذیرش هری برای انتشار در بریتانیا، یک ناشر آمریکایی حق انتشار کتاب را به بهایی خرید که توانستم تدریس را رها کنم و تمام وقت مشغول نوشتن شوم... یعنی هدف زندگی‌ام.

حالا هم یک خرگوش واقعی دارم. خرگوش بزرگ و سیاهی است و هر وقت سعی می‌کنم بلندش کنم با عصبانیت به من چنگ می‌زند. بعضی چیزها همان بهتر است که توی خیال آدم بمانند.

جی.کی. رولینگ

اکتبر ۱۹۹۹

۱- Edinburgh: پایتخت اسکاتلند. م.

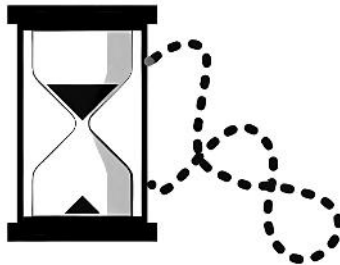
۲- Rawhide: سریال وسترنی در دهه ۱۹۶۰ میلادی که موسیقی تینرازش بسیار محبوب شد. جان ویلیامز، آهنگساز سه فیلم اول هری پاتر، ارکستر و گروه گر این آهنگ را رهبری کرده است. م.

۳- عبارت rolling (گرداندن و راه بردن) که گاوچران در این آهنگ تکرار می‌کند با نام خانوادگی رولینگ هم‌آواست. م.

فصل

۱

گفتار



## پیش در آمد هری پاتر

موتورسیکلت که در تاریکی شب با سرعت غیرمجاز در حرکت بود با چنان سرعتی در خیابان پیچید که هر دو مأمور پلیسی که با ماشین در تعقیبشان بودند، فریاد زدند: «اوه!». گروهبان فیشر پای گنده‌اش را روی ترمز فشار داد، چون فکر کرد پسری که ترک موتور نشسته مطمئناً می‌افتد و او زیرش می‌گیرد؛ با این حال، بدون اینکه موتورسوار یا ترکش از موتور پرت شوند، موتور پیچید و با برق نور قرمز چراغ عقبش، توی کوچه فرعی باریک پیش رفت و ناپدید شد.

پاسبان اندرسون با هیجان فریاد زد: «جفتشون رو گیر انداختیم! اون کوچه بن‌بسته!» فیشر که فرمان ماشین را محکم گرفته بود، دنده را با صدای تقی محکم جا انداخت و برای اینکه موتور را تعقیب کند به‌زور به داخل کوچه پیچد و باعث شد بغل ماشین به دیوار مالیده شود و نصف رنگش از بین برود.

در مقابل نور چراغ جلوی ماشین، شکارشان را دیدند که پس از تقریباً یک ربع تعقیب‌و‌گریز، سرانجام بی‌حرکت ایستاده بود. دو موتورسوار بین دیوار آجری بلند و ماشین پلیس گیر افتاده بودند و ماشین مثل شکارچی غزائی که چشم‌هایش می‌درخشید به‌سرعت به‌سمت آن‌ها می‌آمد.

بین درهای ماشین و دیوارهای کوچه آن قدر فاصله کم بود که فیشر و اندرسون به‌سختی از ماشین پیاده شدند. از اینکه مجبور بودند مثل خرچنگ با زحمت یواش‌یواش به‌سمت آن اوباش بروند، غرورشان جریحه‌دار شد. فیشر شکم گنده‌اش را کنار دیوار کشید و جلو آمد و توی راه چند دکمه لباسش کنده شد و در نهایت هم باسنش به آینه‌بغل ماشین خورد و آن را از جا کند.

سر دو نوجوان داد زد: «از موتور پیاده شین!» آن دو پوزخند زنان طوری زیر نور آبی‌رنگ نشسته بودند که انگار از آن لذت می‌بردند.



دو نوجوان به دستورش عمل کردند. فیشر که سرانجام خودش را از آینه شکسته ماشین آزاد کرده بود، به آن‌ها چشم‌غره رفت. به نظر می‌رسید که اواخر نوجوانی‌شان باشد. پسری که موتور را می‌راند، موهای مشکی بلندی داشت؛ خوش‌قیافگی گستاخانه او فیشر را به طرز ناخوشایندی یاد دوست‌پسر دخترش می‌انداخت که یک گیتاریست تنه‌لش بود. پسر دوم هم موهای مشکی داشت، ولی موهایش کوتاه‌تر بود و به‌شکل نامرتبی از همه‌طرف بیرون زده بود؛ عینک به چشم داشت و به پهنای صورت می‌خندید. هر دو تی‌شرت‌هایی به تن داشتند که پرندۀ طالبی بزرگی روی آن نقش بسته بود که بدون شک نماد یکی از آن گروه‌های راک گوش‌خراش و بدآهنگ بود.

فیشر با دستش یکی‌یکی به سر بی‌کلاه آن دو اشاره کرد و فریاد زد: «کلاه ایمنی که سر نکردین! سرعتتون هم که از سرعت مجاز... یه عالمه بالاتر بود!» (در حقیقت، سرعتی که ثبت شده بود به قدری بالا بود که فیشر حاضر نبود باور کند که یک موتورسیکلت می‌تواند با آن سرعت حرکت کند.) «به فرمان ایست پلیس هم که توجه نکردین!»

پسر عینکی گفت: «خیلی دلمون می‌خواست وایسیم یه گپی بزنینم. منتها داشتیم سعی می‌کردیم...»

اندرسون با عصبانیت گفت: «زرنگ‌بازی درنیار... جفتتون تو دردرس بزرگی افتادین! اسم!»

راننده موبلند گفت: «اسم بگیم؟ ام... خب، بذار ببینم. مثلاً ویلبرفورس<sup>۱</sup>... بتشیا<sup>۲</sup>...  
لِون دورک<sup>۳</sup>...»

پسر عینکی گفت: «این آخری خوبیش اینه که هم می‌شه رو پسرها گذاشت هم دخترها. وقتی اندرسون با عصبانیت چیزهایی بلغور کرد، پسر اولی گفت: «آهان، منظورت اینه که اسم خودمون رو بگیم؟ خب از اول می‌گفتی! این جیمز پاتره و منم سیریوس بلک هستم!»

---

1- Wilberforce

2- Bathsheba

3- Elvendork

«تا به دقیقه دیگه روزگارت جدی جدی سیاه<sup>۱</sup> می شه، بچه پرروی...»

اما جیمز و سیریوس هیچ کدوم به حرف او توجه نمی کردند. ناگهان هردو مثل سگ شکاری حواس جمع شده بودند و از بالای سقف ماشین پلیس به نقطه‌ای پشت سر فیشر و اندرسون در ورودی کوچه تاریک خیره شده بودند. سپس هردو با حرکت نرم یکسانی دست به جیب عقبشان بردند.

برای یک لحظه هردو افسر پلیس گمان کردند که برق دو اسلحه را دیده‌اند، اما ثانیه‌ای بعد متوجه شدند که هر دو موتورسوار از جیبشان چیزی بیرون نیاورده‌اند جز...

«چوب طبل؟» اندرسون با حالت مسخره‌ای خندید و این را گفت. «شما دوتا خیلی بامزه هستید، نه؟ خب، هر جفتون رو بازداشت می کنیم، اون هم به جرم...»

اما اندرسون هیچ وقت نتوانست عنوان جرم را بگوید. جیمز و سیریوس هردو عبارات نامفهومی را فریاد زدند و نور چراغ‌های جلوی ماشین جابه‌جا شد.

افسران پلیس سریع رویشان را برگرداندند، بعد با ترس عقب عقب آمدند. سه نفر سوار بر دسته‌چارو بر فراز کوچه در حال پرواز بودند - واقعاً داشتند پرواز می کردند - و درست در همان لحظه، چرخ‌های جلوی ماشین پلیس داشت به هوا بلند می شد.

زانوهای فیشر سست شد؛ با باسن محکم روی زمین ولو شد. اندرسون پایش به پاهای فیشر گیر کرد و روی او افتاد و هم‌زمان صدای تلمپ - بنگ - شترق به گوششان رسید و آن سه مرد که سوار دسته‌چارو بودند محکم به ماشین عمودشده برخورد کردند، از قرار معلوم بیهوش روی زمین افتادند و تکه‌های دسته‌چاروهای شکسته اطرافشان ریخت.

موتورسیکلت دوباره با غرشی روشن شده بود. فیشر که دهانش از تعجب باز مانده بود، توانش را جمع کرد و سرش را برگرداند تا نگاهی به دو نوجوان بیندازد.

سیریوس در میان صدای تپ‌تپ موتور فریاد زد: «خیلی ازتون متشکریم! یکی طلبتون!» جیمز گفت: «آره، از آشنایی با شما خوشحال شدیم! راستی، یادتون نره: اون دورک!

۱- بازی با اسم و فامیل سیریوس بلک که اسمش شبیه کلمه serious (جدی) و فامیل او به معنی سیاه است. م.

هم اسم پسره هم دختر!»

صدای بلند و سهمگینی به گوش رسید و فیشر و اندرسون با وحشت همدیگر را گرفتند: در همان لحظه ماشینشان دوباره روی زمین افتاده بود. حالا نوبت موتور بود که چرخ جلوی به هوا بلند شود. در برابر چشمان ناباور افسران پلیس، موتور به پرواز درآمد. جیمز و سیریوس که چراغ عقب موتورشان مثل یاقوتی که در حال ناپدید شدن باشد چشمک می‌زد، به سرعت دور شدند و در آسمان شب فرو رفتند.

برگرفته از پیش درآمدی که مشغول نوشتنش نیستم... ولی خوش گذشت!

جی.کی. رولینگ

۲۰۰۸

# نمایه تصاویر

امیلی گزویت: ۴۳۶

پاترمور: ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۹۳

تومیسلاو تومیچ: ۱۳۹، ۱۴۴، ۳۲۶، ۳۴۷

جسیکا رو: ۴۶۹، ۴۸۱، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱

جی. کی. رولینگ: ۹۲، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۷۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۱۵، ۲۵۷، ۳۳۸، ۳۵۲، ۳۵۸، ۴۴۳، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷

جیم کی: ۳، ۶، ۷، ۹، ۵۴، ۶۷، ۱۱۴، ۱۴۳، ۱۶۵، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۵۲، ۲۶۰، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۲۸، ۳۴۰، ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۷۲، ۵۴۴

لیوای پینفولد: ۵، ۴۸، ۵۹، ۶۸، ۷۰، ۸۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۵۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۴، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۲۴، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۴۲، ۳۶۵، ۴۷۵، ۴۷۷، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲

